«شاهنامه» آمده است. شرح پادشاهی بلاش (ص ۳۷۵) در این کتاب هم مانند تواریخ کهن وجود ندارد. لقب استهزاگونهٔ قباد، بریزادریش (ص ۳۸۸) را که فردوسی ازآن ذکری به‌میان نیاورده، حمزهٔ اصفهانی به‌شکلی مغشوش نقل کرده است (ص ۵۶) و در «مجمل‌التواریخ» نیز آمده است (روزنامهٔ آسیایی، ۱۸۴۱، ج ۱، ص ۴۲۷: ۱۸۴۳، ج ۱، ص ۴۲۶).

در فصل تاریخ انوشیروان (ص ۳۹۰)، داستان قتل‌عام مزدکیان و مرگ مزدك با روایت «شاهنامه» متفاوت است. صحنهٔ برخورد انوشیروان، مزدك ومنذرکه بنابر قول ابن‌خردادبه گزارش شده (ص ۳۹۰)، توسط ابن اثیر (ج ۱ ص ۳۱۴) و حافظ‌ابرو («زبدةالتواریخ»، نسخهٔ خطی‌فارسی کتابخانهٔ‌ملی، ضمیمهٔ ۱۶۰، برگ ۱۹۷) نیز نقل‌شده است. تاریخ‌سیف‌بن ذی‌یزن و لشکرکشی به‌یمن در «شاهنامه» نیست. بسیاری از روایات که در «شاهنامه» آمده در این کتاب وجود ندارد؛ عصیان نوشزاد، بوزرجمهر و افعی، کلمات پندآموز و سخنان بوزرجمهر، جنگ خاقان با هیاطله، لشکرکشی انوشیروان برضد خاقان و ازدواجش با دختر خاقان، پند و کلمات قصار انوشیروان، لشکرکشی مجدد به‌روم و داستان کفشگر دارنده و غیره. تاریخ طولانی دو شاهزادهٔ هندی و اختراع بازی شطرنج در این کتاب به‌اختصار برگزار شده است (ص ۴۰۲ و دنبالهٔ آن). بخش بزرگی از سرگذشت‌های بهرام چوبین و داستان غضب او که فردوسی آن را ذکر کرده، در این کتاب نیست. همچنین، بسیاری از حکایات مربوط به حوادث پادشاهی پرویز و یا کشتن بندوی و یا عصیان بسطام را ندارد. داستانهای دیگر، چون داستان فرار پرویز (ص ۴۲۶) که در بسیاری از موارد مشابه و گاه عین روایت ابن بطریق است، و نیز تاریخ مرگ بهرام چوبین (ص ۴۳۴) متفاوتند.

کیفیت کشتن بهرام‌وشرح سرگذشت شوم وی را نیز ابوحنیفه دینوری (ص ۱۰۳ و دنبالهٔ آن) و یعقوبی (ج ۱، ص ۱۹۳) آورده‌اند. داستان دو نوازنده، سرکش و پهلبد (باربد، در «شاهنامه») هم یکسان نیستند. داستان شیرین (ص۴۳۹)، باروایت

«شاهنامه» مطابقت دارد، اما ثعالبی چنین وانمود می‌کند که وی یك زن روسبی درباری بوده است[۹۱] درمنظومهٔ فردوسی، امتیازاتی کـه به مسیحیان بخشیده شد (ص ۴۲۹) و خصوصیات روحـی پرویز (ص ۴۳۸)[۹۲] و گفت و گـوهای اشتهابرانگیز و دیگـر ویژگیهای غلام‌بچهٔ خوش‌آرزوی دیده نمی‌شود.

شیرویه بـرادرانش را مـی‌کشد (ص ۴۶۳). بنابه‌روایت «شاهنامه» پانزده فرزند فیروز به‌دست یاغیان سربریده شدند.

اختلافات بسیاری در مورد روایات مربوط به شاهان آخر این دوره وجود دارد.

داستان رویا و شهود رستم پیش از جنگ قادسیه (ص۴۷۳)، که در دیگر تواریخ قدیم نیز آمده، در «شاهنامه» نیست.

فرار یزدگرد (ص ۴۷۳)، خیانت ماهویه (ص ۴۷۵) و مرگ یزدگرد (ص ۴۷۶) را فردوسی به‌شرحی متفاوت آورده است.

حمزهٔ اصفهانی (ص ۶۳) دربارهٔ خدمه‌یی کـه تا هنگام عزیمت یزدگرد، همراهش بوده‌اند، توضیحاتی مشابه بـا متن حاضر دارد. به‌نظر می‌رسد که سخنان و عبارات پادشاهان در این دو اثر فردوسی و ثعالبی به‌طور کلی متفاوتند.

از مقایسه‌هایی که گذشت می‌توان نتیجه گرفت که هرچند برخی از بخشهای کتاب حاضر با اثر شاعر ایران منابع واحـدی

---

۹۱. نگاه کنید به روایات مختلف که اصل شیرین را بازگو می‌کنند، نلدکه، Geschichte der Perser and Araber Zur Zeit der Sasaniden aus der arab.
تاریخ طبری (ص ۲۸۳ و پانوشت ۲) و
Die Von Guidi herausgegebene syr.
تاریخ ubersetzt und erklart، ص ۱۰، پانوشت ۳. روایتی دیگر کـه ارزش تاریخی ندارد، در «تاریخ گزیده» دیده می‌شود:
پرویز، حالی که دربار پدر را ترك می‌گفت، به ارمینیه پناه برد و دلدادهٔ شیرین، دختر پادشاه آنجا، گشت (نسخهٔ خطی فارسی کتابخانـهٔ ملی، ضمیمهٔ ۱۷۰، برگ ۵۶).

۹۲. دربارهٔ کمان حاجب‌بن‌زراره، نگاه کنید به ابن‌قتیبه، ص ۲۹۵. داستان چرم دهنهٔ پاره شدهٔ اسب پرویزرا مسعودی (ج۲ ص۲۱۶) آورده. شاید اصل این داستان از «مرزبان‌نامه» آمده باشد (نگاه کنید به «فاکهة‌الخلفاء»، چاپ فریتاگ، ص ۹).

www.tabarestan.info تبرستان

دارند، قسمت قابل ملاحظه‌یی، به‌جز چند قطعه که مستقیما از مؤلفان دیگر گرفته شده و به‌نام آنان نقل گردیده، مابقی از منبع دیگری است. با این همه. این شباهتها و این تفاوتها طبیعی‌تر به‌نظر می‌رسند اگر تصور کنیم که فردوسی و ثعالبی روایتهای مختلفی را از یك منبع مشترك انتخاب و برداشت کرده‌اند.

هرچند منقولات ایرانیان دربارهٔ شاهنامهٔ منثور ابن عبدالرزاق و شاهنامهٔ فردوسی کاملا معتبر نیست ولی اشارات فردوسی در شاهنامه دو مسألهٔ اساسی را تصریح می‌کند: شاعر، در مقدمه، حکایت می‌کند که به‌لطف یك دوست، وی یك «نامهٔ باستان» بدست آورده است که قطعات پراکندهٔ آن به دست مردی نامور[۹۳] فراهم آمده بود. هرگاه این سخنان به‌درستی نشان‌دهند که منظور اثر تالیف یافته به دستور ابن‌عبدالرزاق است باید این نکته را هم متذکر بود که عبارات نسخهٔ مورد مراجعه فردوسی با نسخه‌یی که بیرونی در دست داشته و از آن نقل می‌کند متفاوت بوده‌اند[۹۴] به هرحال هرچه بود، فردوسی به صراحت گفته است که این کتاب[۹۵] (این نامهٔ خسروان) پایه و بنیاد شعر او بوده است (نامهٔ خسروان، تعبیر دیگری است از شاهنامه).

ما کتابهایی را، حتی به‌تعدادی اندك، سراغ نداریم که فردوسی در کنار این شاهنامهٔ منثور از آنها بهره گرفته باشد که میان آنها کتاب دیگری به‌نام «نامهٔ‌خسروان» وجود داشته و مشهور نیز بوده باشد و شخصی به‌نام سرو آزادمرو در دسترس او گذارده باشد[۹۷]. اما در مورد داستانهایی که فردوسی گفته است از زبان پاره‌یی دهقانان شنیده، می‌توان احتمال داد که اینها خود

---

۹۳. چاپ مول، ج۱، ص ۱۶ و دنبالهٔ آن؛ مقایسه شود با همان، ج ۴، ص ۴۴۶. من تصور می‌کنم این نیز همان اثر است که او به‌آن اشاره می‌کند ــ باتعبیری جداگانه: «دفتر باستان» یا «نامهٔ باستان». ــ همان، ج۴، ص ۸، شعر ۳۴؛ ص ۱۰، شعر ۷۷.

۹۴. نگاه کنید به‌همین مقدمه، ص نود و پنج و دنبالهٔ آن.

۹۵. همان، ج ۱، ص ۲۰؛ ج ۵، ص ۲۷۰.

۹۷. همان، ج ۴، ص ۷۰۰.

www.tabarestan.info تبرستان

نوعی تعبیرات شاعرانه بوده‌اند، چنان که نلدکه نیز براین عقیده است.[۹۸] یا شاید به پیروی از سبک معمول در تواریخ قدیم بوده که مؤلفان به‌روایات شفاهی اعتماد می‌کردند و درپی تحقیق و تأیید آن روایات برنمی‌آمده‌اند. شاهنامه‌یی که فردوسی به‌نظم کشیده، به‌احتمال زیاد، از یك تاریخ باستانی شاهان ایران، به نام «خدای نامه» که اندکی پیش از فتح‌ایران به‌دست تازیان[۹۹]، به زبان پهلوی تألیف شده بوده، استفاده کرده است. این کتاب مسلماً، به‌مدت چهار قرن، تا عصر فردوسی، بدون تغییر نمانده است، و اگر بخواهم از یك اصطلاح شعری قرون وسطایی در اروپا استفاده کنم، باید بگویم که این کتاب مسلماً بیش از یك بار بازنویسی شده است. این تغییر ابتدا در خود زبان به‌وجود آمده که یا از یك تحول طبیعی گویش فارسی ناشی شده، تحولی که تا حدی به دلیل دگرگونی عمیق اوضاع سیاسی و اجتماعی مملکت بوده، و یا به‌دنبال توقف ممتد در حیات ادبی پیش آمده است. به‌هرحال، این کتاب بعدها از زبان پهلوی به‌زبان فارسی جدید برگردانده شد، ولی محتوای آن به‌صورتهای مختلف مبدل گشت، به‌خصوص، مانند «آئین‌نامه»،[۱۰۰] حکایات و اخباری از روایات اسطوره‌یی و حماسی و مطالبی از دیگر منابع تاریخی به‌آن افزوده شد. از این ترکیب و اختلاط متون، روایات مختلف از «خدای‌نامه» پدید آمده است. درهریك‌نیز، نسخه بدل‌ها و روایات مکرر اغلب کنارهم گذارده شده و در «شاهنامه» از آنها برداشت شده است. ترجمهٔ عربی «خدای‌نامه»، به‌قلم ابن مقفع، از روی

---

۹۸. Das Iranische Nationalepos' صص ۳۰ و ۳۶.

۹۹. نگاه کنید به حمزهٔ اصفهانی، چاپ گوتوالد، صص ۱۶ و ۲۴ و ۶۴: کتاب «الفهرست»، چاپ فلوگل، صص ۱۱۸ و ۳۰۵، نلدکه، طبری مقدمهٔ ص XV— Das Iranisch Nationalepos ص ۱۳.

۱۰۰. نگاه کنید به ص نود و پنج همین مقدمه. ما نمی‌دانیم کتابی‌که مسعودی نام می‌برد (ج ۲ ص ۴۴ و ۱۱۸ و ۱۲۰) و نام آن در نسخ خطی مختلف تحریف شده («کتاب السکس»، «کتاب السکسران»، «السکس السلکن») واقعاً چه نام داشته است. این کتاب را ابن مقفع ترجمه کرده و می‌توان حدس زد که اصل آن «خدای‌نامه» یا «آئین‌نامه» بوده است.

همین متن با تغییرات و دگرگونی‌هایی که شرح آن گذشت، انجام گرفت[۱۰۱]. نسخه بدل‌ها ابتدا به‌دست نسخه‌برداران و مالکان نسخه‌ها، و پس از آن، به‌دست دانشمندان، به‌آن راه یافتند. نسخه بدل‌هایی از روایتهای گوناگون و یا از ترجمه‌های مختلف همان متن و یا از دیگر متون عربی و فارسی وارد متن «خدای‌نامه» شده بودند. این ترجمه مأخذ بسیاری از تاریخهای کهن تازیان دربارهٔ تاریخ ایران بود که عنوان مشترک «سیرملوك الفرس» یا «سیرالملوك» داشتند[۱۰۲]. نویسندگان سیرالملوك در نقل مطالب متن ابن مقفع، به‌نوبهٔ خود، تغییراتی کم و بیش در آن دادند و یا از منابع مختلف مطالبی برآن افزودند. از گفتهٔ بیرونی دانسته می‌شود که آن نویسندگان از شاهنامه‌های ایرانی و همچنین شاهنامه‌های ایرانی از تاریخهای عرب در بسیاری موارد تأثیرپذیرفته‌اند. اظهارنظرهایی که در این‌باره می‌شود بیشتر از روی حدس و گمان است، زیرا تاریخ «خدای‌نامه» و متفرعات آن، در بسیاری از مطالب مبهم همچنان تاریك و پوشیده مانده است. آقای نلدکه، در مقدمهٔ خود برترجمهٔ «تاریخ طبری» و در تفسیرهایی که دربارهٔ این اثر نوشته و همچنین در تحقیق اخیری که از اشعار فردوسی* انجام‌داده، مسائل چندی‌را دربارهٔ منابع ایرانی و عربی تاریخ ایران به‌دقت روشن ساخته است. آقای روزن در رسالهٔ خاصی که سرشار از نظریات جدید است،[۱۰۳] دربارهٔ ترجمهٔ عربی از «خدای‌نامه»، بعضی از حقایق را آشکار نموده و نتایجی ارائه کرده است که تا هم‌اکنون می‌تواند یك دستاورد علمی بشمار آید.

---

۱۰۱. نگاه کنید به حمزهٔ اصفهانی، صص ۸ و ۱۶ و ۲۴ و دنبالهٔ آن؛ «الفهرست»، ص ۱۱۸.

۱۰۲. نگاه کنید به حمزهٔ اصفهانی (سالنما)، ص ۸ و دنبالهٔ آن؛ «تاریخ طبری»، ج ۱، ص ۷۰۸؛ ـ بیرونی (سالشمار) ص ۹۹؛ مقایسه‌کنید با مسعودی، مروج (الذهب) ج۲، ص ۱۳۶ تا ۱۳۸ و ۲۳۹.

* Das Iranisch Nationalepos (Strasbourg, 1896)

۱۰۳ Къ вопросу объ арабскихъ Переводахъ Худай-намэ (Saint-Peters-bourg, 1895)

سن پطرزبورگ ۱۸۹۵.

من چیزی بر نتایجی که این دو دانشمند بدست‌آورده‌اند نمی‌افزایم و تنها باید به‌تحقیقات ارزندهٔ آنان ارجاع دهم.

بیشتر مورخان عرب در قرن سوم و چهارم هجری که اکنون آثارشان دردست است، اخبار و اطلاعات خود را نه از متن اولیهٔ ابن مقفع، بلکه از یکی از کتب سیرالملوك گرفته‌اند که عموماً با وجود تفاوتها و اختلافاتی که بین آنها هست، شامل حکایات مشابه و غالباً با عباراتی همانندند[۱۰۴].

مؤلفان دیگر، بنابر رسمی که در نگارش داشتند، منقولات آنان را کلمه به کلمه نقل کرده‌اند. ثعالبی کمتر از دینوری و طبری و مسعودی مستقیماً از «خدای‌نامه» ابن مقفع استفاده کرده است. منبع اصلی او یك متن دستکاری شده از ترجمهٔ عربی «خدای‌نامه» بوده است.

اینك جادارد ملاحظاتی را دربارهٔ نسخه‌های خطی که درتهیهٔ متن چاپ حاضر از آنها استفاده شده بیان کنم.

نسخهٔ خطی ۱۴۸۸ بنیاد عربی کتابخانهٔ ملی که در فهرست چاپی مشخصات آن آمده (ص ۲۸۴) درچند جا افتادگی دارد. نسخه‌برداری که این نسخه را تحریر کرده، یا شاید کسی که نسخهٔ قسطنطنیه را نوشته، چند برگ را نانوشته بجای گذاشته است. وی یك صفحه از برگ ۱۵۲ را رها گذاشته و یك قسمت از تاریخ پرویز، فرزند یزدگرد را ننوشته است؛[۱۰۵] یك صفحه از برگ ۱۹۹v را نیز نانوشته گذاشته است و آخر تاریخ‌یزدگرد، فرزند شهریار، و آغاز تاریخ شاهان پیامبر را ندارد: همچنین، یك صفحه از برگ ۲۰۵ را فراموش کرده و پایان تاریخ داوود و آغاز تاریخ سلیمان را نیز ندارد؛ یك صفحه از برگ ۲۴۳ را ننوشته و پایان تاریخ نعمان‌بن منذر و آغاز تاریخ پادشاه روم

---

۱۰۴. آقای نلدکه (طبری، مقدمه، ص XIX و XXI) گمان می‌کند که ابن قتیبه و ابن بطریق یك متن از ترجمهٔ ابن مقفع را در پیش چشم داشته‌اند.

۱۰۵. متأسفانه فیلم یا نسخه عکس این اثر که مرحوم استاد مجتبی مینوی بنابردیباچه‌یی که خود بر غررالسیر چاپ‌تهران نگاشته ودرهمین‌کتاب نیز نقل‌شده، آن‌را به‌کتابخانه دانشگاه تهران داده‌اند به دست نیامد و ظاهراً مفقود شد چه در فهرستهای آن کتابخانه اثری از آن نیست.

را ندارد. و نسخه با تاریخ محمد [ص] پایان می‌یابد.

متن به دو جلد تقسیم شده است که هرکدام در آغاز یك سرفصل دارد. اولین جلد به پادشاهی پرویز، فرزند یزدگرد، پایان می‌پذیرد و دومی به پادشاهی بلاش آغاز می‌شود. عنوان فصول جلد دوم همچنین شامل تاریخ امم سالفهٔ دیگر و نیز تاریخ حضرت محمد [ص] است. فصلهای هرقسمت شماره‌یی خاص دارد. من این نسخهٔ خطی را در یادداشت‌ها با علامت c نشانه‌گذاری کرده‌ام.

نسخهٔ خطی ۵۰۵۳ متعلق به‌بخش عرب کتابخانهٔ ملی یك جلد ۲۸۵ صفحه‌یی است به‌اندازهٔ ۲۰۸ میلیمتر در ۱۴۵ میلیمتر، و بیست و یك سطر در هر صفحه دارد. ظاهراً در قرن ۱۶ کتابت شده و مشخصهٔ آن فراوانی افتادگی کلمات در پایان خطوط است. برگهای ۱، ۹، ۲۷۹ تا ۲۸۵ پس از افتادگی افزوده شده‌اند. نسخه به پایان نرسیده و در وسط تاریخ ابوبکر متوقف شده است (عصیان حضرموت). در ابتدای برگ ۲۱۸، عناوین با خط قرمز حذف شده‌اند. میان برگهایی که اکنون شمارهٔ ۴ و ۵ دارند، یك برگ افتاده که برگ ماقبل آخر عنوان فصول است، در برگ ۷۷۰، خطاط سرصفحه را ننوشته گذارده و قسمت بزرگی از تاریخ جمشید و تاریخ ضحاك را ندارد. در برگ ۱۱۳، نسخه‌بردار چهار صفحه را انداخته و پایان تاریخ اردشیر و تاریخ شاپور و آغاز تاریخ بهرام را ننوشته است. در این نسخه، تاریخ باستان، پیش از محمد [ص]، یك جلد را تشکیل می‌دهد و در جدولی که به‌دنبال مقدمه می‌آید، فصول کتاب شماره‌گذاری شده است: من این نسخه را در یادداشت‌ها با حرف M نشانه‌گذاری کرده‌ام.

دربارهٔ محتوای متن، اختلاف قابل ملاحظه‌یی در دو نسخهٔ خطی نیست. نسخه بدلها اغلب به‌دلیل غلطهای استنساخ و افتادگیها است. برخی از این افتادگیها ناشی از نسخه‌هایی است که این دو متن (متن قسطنطنیه و متن موصل) از روی آنها استنساخ شده‌اند. من غالباً کلمات و قسمتی از جملات افتاده را میان [ ] دو ابرو قرار داده‌ام.

www.tabarestan.info تبرستان

من متن را، تا آنجا که ممکن بود، لفظ به لفظ و کلمه به کلمه ترجمه کرده‌ام، بجز در صفحات اولیه، در دو یـا سه مورد که گمان بردم باید به تفسیر بعضی استعارات بپردازم که شاید در زبان اروپایی نامأنوس و خنده‌آور بنظر برسند.»[۱۰۶]

www.tabarestan.info تبرستان

۱۰۶. ظاهراً زتنبرگ به‌همین سبب از ترجمهٔ مقدمه غررالسیر سر باز زده است ولی ترجمه فارسی آن در همین کتاب آمده است.

دیباچهٔ استاد مجتبی مینوی بر چاپ دوم متن

این کتاب که بنام غرر أخبار ملوك الفرس وسیرهم و منسوب به ابومنصور عبدالملك‌بن محمدبن اسمعیل ثعالبی نیشابوری چاپ شده و بدست خوانندگان رسیده است باهتمام مستشرق فرانسوی زتنبرگ تصحیح و با ترجمهٔ فرانسوی که خود او کرده بوده است در سال ۱۹۰۰ میلادی در پاریس در مطبعهٔ ملی چاپ شده بود، چون نسخهٔ این کتاب چاپی کمیاب، بل نایاب بود آقای محمدحسین اسدی، در ضمن اهتمامی که در چاپ و نشر کتابهای نادر می‌نمایند همت گماشتند و نسخهٔ این کتاب را نیز بطریق چاپ افست تکثیر کردند، و از این رهگذر طالبان کتاب را از خود ممنون و متشکر ساختند.

زتنبرگ از برای تصحیح و تهیهٔ متن کتاب دو نسخه در دست داشته است هر دو در کتابخانهٔ ملی پاریس، یکی بشمارهٔ ۱۴۸۸ نسخ عربی، و دیگری بشمارهٔ ۵۰۵۳ نسخ عربی. اولی از این دو نسخه در تاریخ ۱۸۳۶ میلادی از روی نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ ابراهیم پاشا در استانبول استنساخ شده بوده است.

نسخهٔ استانبول فعلا در کتابخانهٔ سلیمانیه در جزء کتابهای داماد ابراهیم پاشا بشمارهٔ ۹۱۶ محفوظ است و عکسی از آن بسفارش این بنده از برای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران گرفته شده است. نسخه‌ایست بقطع وزیری بزرگ و بخط نسخ درشت بسیار خوب صحیح مضبوط با حرکات، در ۳۴۲ ورق، و مرکب از دو مجلد است. نام کتاب و اسم مؤلف در این نسخه غیر

از آنست که زتنبرگ روی کتاب گذاشته است. در ابتدای جلد اول در پشت لوح نوشته شده است «المجلد الاول من تاریخ غررالسیر للحسین‌بن محمدالمرغنی»؛ و بر لوح کتاب نوشته است «المجلد الاول من تاریخ غررالسیر تصنیف الشیخ الامام ابی‌منصور الثعالبی» (ظ: الثعالبی). باز در ابتدای جلد دوم نوشته «المجلد الثانی من‌کتاب غررالسیر للحسین‌بن محمدالمرغنی» (ورق ۱۷۱).

مؤلف در ابتدای جلد اول کتاب خود را تقدیم ابوالمظفر نصربن ناصرالدین ابی‌منصور سبکتگین کرده است که برادر سلطان محمودبن سبکتگین و سپهسالار او بوده است و در سال ۴۱۲ هجری در جوانی درگذشته است. در فهرستی که از مندرجات کتاب خود می‌دهد می‌گوید تاریخ پادشاهان ایران را از کیومرث تا یزدگرد شهریار، و سپس تاریخ انبیا و فراعنهٔ مصر و ملوك حمیر و عرب و روم و هند و ترك و چین را، و بعد از آن تاریخ پیغمبر اسلام و خلفای راشدین و بنی‌امیه و عباسیان و ابومسلم و برامکه و طاهریان و «سجزیه» (یعنی آل صفار در سیستان) و سامانیان و آل‌حمدان و آل‌بویه را، و در آخر هم تاریخ ناصرالدین ابومنصور سبکتگین و پسرش ابوالقاسم محمود و برادر او صاحب الجیش نصربن سبکتگین را در این تألیف گنجانیده‌ام.

نسخهٔ داماد ابراهیم پاشا که دو جلد از کتاب را در بر دارد تا بخاك سپردن پیغمبر می‌آید، وباقی تاریخ را از زمان خلفای راشدین تا عصر مؤلف ندارد. کتابت این نسخه در سال ۵۹۷ بر دست فضل‌الله‌بن علی‌بن ابی‌بکر الکاریری (کذا) تمام شده است. نمی‌دانیم که باقی کتاب را هم این مرد نوشته بوده، و یا مؤلف اصلا تألیف کرده بوده است یا نه. ولی کاتب چلبی حاجی خلیفه در کشف‌الظنون می‌گوید «غررالسیر فی‌التاریخ تألیف ابی‌منصور الحسین‌بن محمد المرغنی الثعالبی، اوله: اما بعد حمدالله مدبر الافلاك فی سمائه الخ، و هو فی اربع مجلدات من آدم ابی‌البشر الی دولة محمود سبکتگین». محتمل است که این گفتهٔ حاجی خلیفه مبتنی بر اطلاع صحیح باشد و چهار مجلد آن را خود دیده باشد.

از آنچه گفته شد برمی‌آید که نام کتاب غررالسیر است

(اگر چه در مقدمه می‌گوید «تألیف کتاب شاف کاف فی غرر اخبار الملوك و سیرهم») نه غرر اخبار ملوك‌الفرس، و مؤلف آن ابومنصور حسین‌بن محمد المرغنی الثعالبی است نه ابومنصور عبدالملك‌بن محمدبن اسمعیل نیشابوری، و چون کنیه و شهرت هر دو نفر ابومنصور ثعالبی بوده و اتفاقاً هم‌عصر و هم‌زمان بوده‌اند اشتباه از برای زتنبرگ حاصل شده است و او را همان ثعالبی نیشابوری صاحب کتاب یتیمة‌الدهر و هشتاد و چند کتاب دیگر گمان برده است، و عذری که آورده است اینست که حسین‌بن محمد المرغنی در هیچ‌یك از کتب احوال رجال مذکور نیست. و اما بروکلمن در تاریخ ادبیات عربی همین ابومنصور حسین‌بن محمد مرغنی ثعالبی را مؤلف کتاب دانسته و گفته است که مرغن از بلاد غور است فعلا در افغانستان، و نسخه‌ای دیگر از این کتاب را در کتابخانهٔ بادلیان سراغ داده، و اشاره بمقالاتی از چند مستشرق کرده است که سعی کرده‌اند نسبت این کتاب را بهمان ثعالبی نیشابوری تأیید و اثبات کنند (بروکلمن ج ۱ ص ۳۴۲، ج ۲ ص ۶۹۷، ذیل برج ۱ ص ۵۸۱ دیده شود).

نسبت دادن کتاب مؤلفین کم‌شهرت بمصنفین مشهور سابقه دارد و بسیار فراوان اتفاق افتاده است، اما عکس آن تقریباً هیچ‌وقت پیش نمی‌آید. اینجا محل تفصیل این مطلب نیست، ولی من‌باب مثال ذکر می‌شود که کتاب المنتحل که در اسکندریه چاپ کرده و به ابومنصور ثعالبی نیشابوری (عبدالملك‌بن محمد) نسبت داده‌اند از ابوالفضل عبیدالله‌بن احمد المیکالی است و نام کتاب هم المنتخل یا المتنخل است و مختصری از آن بدین نام و منسوب به میکالی در جزء مجموعهٔ شمارهٔ ۴۸۸۰ ایاصوفیه از ورق ۱۹۷ تا ۲۲۶ مندرج است، و ابن خلکان هم در ترجمهٔ حال ابن العمید دو بیت شعر او را از همین کتاب بنام و نشان نقل کرده که آن دو بیت در این کتاب چاپی (ص ۲۲۱) هست.

با این مقدمات نگارنده نسبت کتاب را به مرغنی مرجح میداند تا به نیشابوری و مایهٔ تأسف است که دو جلد دیگر آن از میان رفته است، اما همین‌قدر که هست نیز مغتنم است و ای‌کاش آقای محمد حسین اسدی که این مجلد را چاپ کرده‌اند همت

می‌گماشتند و جلد دوم آن را هم از روی نسخهٔ عکسی که در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه است چاپ می‌کردند. امتیاز مجلدی که در دست خواننده است اینکه حاوی مطالب بسیاری در باب تاریخ ایران قبل از اسلام است که مؤلف از مآخذ موجود درعصر خود نقل کرده‌است، و بعید نیست‌که بعضی از آن مآخذ را فردوسی نیز برای نظم شاهنامهٔ خود بکار برده باشد، و امروز هیچ‌یك از آنها در دست نیست.

چندی پیش ترجمهٔ فارسی این جزئی که زتنبرگ نشر کرده است در طهران منتشر گردید ولی بزبانی که برای نوشتن تاریخ دورهٔ ما قبل اسلام ایران بهیچ‌وجه مناسب نیست.

دی‌ماه ۱۳۴۱

مجتبی مینوی

www.tabarestan.info
تبرستان

تاریخ ثعالبی

www.tabarestan.info
تبرستان

ابومنصور عبدالملک بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمهٔ مؤلف

ستایش خداوندی را که رهبر افلاک در آسمانها است و رهبری ملکتها را در زمین جانشین می‌گزیند و درود بر محمد مصطفی، بهترین آفریده‌اش و ختم پیامبرانش.

همانا مردم در گرو زمانند و زمان در گرو نگاهداشت و نگاهداشت، پس از خداوند، از آن فرمانروایانی است که خداوندشان به رعایت امور بندگان خویش گمارده و زمام امور سرزمینهای خویش را به آنان سپرده است که جز بر آنان دین پایدار نماند و جز با آنان دنیا سامان نگیرد.

چون مولای ما امیر جلیل، سرور دانای دادگستر، سپهسالار نعمت‌گزار، ابوالمظفر نصربن ناصرالدین ابومنصور [...] که خداوند ملکتش پایدار داراد و پیروزیهایش درخشانتر کناد و بر علم و فضل و بخشایش و شکوه او بیفزایاد، چونان فزونی آفتاب تابان بر قمر و فزونی دریا بر قطره، بخشی از کوششهای خود را به جمع‌آوری کتب مصروف داشت، کتابهایی که جملگی بوستانهایی از علم و ادب و سرچشمه‌های مردانگی و نیک‌رفتاری‌اند، با این همه، آنچه در گنجینه‌های او از کتب گرانقدر و روشنگر و ثمره‌های دلپذیر و نوآوری‌های دلنشین و بهترین ذخایر موجود است، او را خشنود نساخته تا به نویسندگانی که در بارگاه او می‌زیند فرمان داد که به نوآوری روی آرند تا بر آن گنجینه‌ها و برآنچه با نام او زینت یافته و

www.tabarestan.info تبرستان

درخور مجلس او است بیفزایند و براین بندهٔ خدمتگزار و برآوردهٔ شخص او که برای خدمتگزاری به او آفریده شده، آن که زندگانی از دست رفتهٔ خود را در نعمت او باز یافته، آن که در دریای پایمردی و کرم او غوطه‌ور است و آن که از پرتوفشانی‌ها و نیکوییهای او بهره‌ور است، تکلیف کرد تا کتابی سودبخش و کافی از برجسته‌ترین اخبار شاهان و سرگذشت آنان، آیینها، حکمتها، تاریخها، سنتها، دستورها، پیکارها، رویدادها، پیروزیها، نکوکاری‌ها و زشت‌کاری‌ها و خصلتهای زیبا و زشتشان و هر خوب و بدی که در آنان بوده است و دیگر چاره‌گری‌ها و حالات آنان تألیف کنم. فرمان بزرگ او را گردن نهادم که خداوند بر بزرگیش بیفزاید، و بر انجامش همت گماشتم و کتاب را بر این بنیان گذاردم که آغاز آن از پادشاهان سرزمین کیومرث که او خود نخستین آنان بوده است، باشد و به یزدگرد، فرزند شهریار، پایان برم که او آخرین پادشاه از پارسیان بوده است.[1] پس از آن، به‌شرح پیامبرانی که شاه بوده‌اند بازگردم که سلام برآنان باد. سپس از فرعونیان و دیگر فرمانروایان از تیرهٔ بنی‌اسرائیل و از سرگذشت‌های آنان سخن سر کنم. سپس داستان ملوك «تبابعه»[2] و «اذواء»[3] از پادشاهان حمیر که بر یمن فرمان می‌راندند و گزارشهای عمدهٔ آنان را بنگارم. آنگاه از پادشاهان شام و عراق یاد کنم تا آن زمان که اسلام آشکار شد و بهره‌هایی که از روزگار آنان حاصل آمد بشمارم. سپس از پادشاهان روم و هند و ترك و چین آنچه گفتن آن درخور است بنگارم و از هرجا اخبار دلنشین و ادیان و عادات گزین را گرد آرم. سپس از درخشیدن و پرتوفشانی ماه زمین و آفتاب حقیقت و پناهگاه آدمیان و مشعل تاریکیها و زدایندهٔ زنگ غمها از دلهای امت، محمد مصطفی که میان رهروان، از بهترین بود و درود

۱ــ این همان جلد است که به «غرر اخبار ملوك الفرس و سیرهم» شهره و نامیده شد.

۲ــ ملوك تبع.

۳ــ امیراتی‌که‌لقبهایشان با «ذو»آغازمی‌شد، چون‌ذوالمنار، ذویزن وذونواس و دیگران.

خداوند بر او باد. بیاورم، اخبار زادن او و محل نشو و نما و بعثت و معجزات و جنگها و دیگر احوال او تا آنگاه که به جوار حق پیوست، هر چه مهمتر و اساسی است، چون ستونها و فقرات یك پیکر، همه را به رشتهٔ تحریر برکشم[۴]. سپس از خلفای راشدین که رضای خداوند شامل همگی آنان باد، و آثار نیکوی آنان و گزارشهای فرخندهٔ آنان تا فرمانروایان بنی‌امیه و آنچه مربوط به روزگارشان می‌شود، از تاریخ حکام و عاملان و دستیاران آنان تا آن زمان که دولتشان پایان گرفت، بنگارم. و سپس گزارش خلفای بنی‌عباس که بهرهٔ این جهانی یافتند و ممالك و حکومت به‌آنان سپرده شد و اخبار نیکوی آنان را بنویسم و آنچه به آنان مربوط است از گزارش فرمانروایانشان، از حاکمان و عاملان و برگزیدگانشان، چون ابومسلم و برمکیان و طاهریان و صفاریان و حمدانیان و آل بویه و جز آنها، همراه با گزارشهای گردنفرازان و سرکشان قدیم و جدید، بیاورم. آنگاه به تاریخ امیر درگذشته، ناصرالدین والدنیا ابومنصور سبکتکین، بپردازم که خدای از وی خشنود باد و خشنودش بداراد و بهشت را آرامگاه وی قرار دهاد، و آنچه را خداوند در روزگار او و در قلمرو او از برکتها و گشادگی به سبب امن و امان بر مردم ارزانی داشت و همگان از مقام ومنزلتش به برکات‌رسیدند، یاد کنم. پس از آن، گزارش سلطان بزرگ و پادشاه مشرق، ابوالقاسم محمودبن سبکتکین، یار امیرالمؤمنین را بیاورم که خداوند روزگارش را دراز کناد و بیرقش به پیروزی افراشته بداراد و همچنین نیك آمد روزگارش و کارهای سترگش و ستودگیهای منش و خویش و ویژگیهای آثارش را در غلبه بر شاهان و ناگسستگی در فتح وپیروزیهایش‌وکوششها ومراقبتهای مدامش را در جنگ و تصرف در زمام امور ملك، چنان‌که پراکندگیهای ممالك اسلامی را هرچه بیشتر از میان برداشت و دماغ دشمنان دین‌را بیشتر برخاك مالید و از آنچه خداوند نصیب

۴ـ این جلد دوم کتاب است که نام متناسب آن «غررالسیر» است و نسخهٔ آن، همراه با جلد اول، در کتابخانهٔ سلیمانیه در استانبول محفوظ و عکسی از آن، بنا به‌نوشتهٔ مرحوم استاد مجتبی مینوی، در کتابخانهٔ دانشگاه تهران موجود است.

دولتش ساخته، چون استحکام بنیانها و نموداری عزت و توان و پشتگرمی یاران و هواداران، یادکنم. آنگاه از مولایمان، امیرجلیل بزرگوار، سپهسالار و ولی نعمت که خداوند نامش را بزرگتر داراد و گزارشهای شادی افزای و خوی عنبر بو و امتیازات شهره و ایستادگی نامبردار و بزرگواری‌های فراوان و رسوم محتشم و از روزگار فرخنده‌اش که موسم خواجگی و کرم است و میدان شمشیر و قلم، سخن گویم تا نوشتهٔ خود را با عنبر مشکین و مشك عنبرین به پایان برم و با نشانه‌هایی از یاقوت سرخ استوار سازم و با مروارید رخشان برآن مهر گذارم.

سراسر این کتاب در هر فصل و باب همراه است با داستانهای زیبا و نکات پندآموز و حکمتهای سودبخش و حکایات دلکش، نادر و آرام‌بخش که آن همه را با ظاهری آراسته از عباراتی که در ترسل به‌کار آید پرداختم و راه منشیان را در نگارش پیمودم و نسج آن را به طراز مترسلان بافتم که سخن آنان جادوی خردها و روشنگر دلها و پسندیدهٔ خاطر فرمانروایان است. از زیاده‌گویی‌های ملالتخیز پرهیز روا داشتم، چنان‌که از فشرده نوشتن‌هایی که به معنی آسیب‌رساند دوری جستم. توفیق من تنها با خداوند است. به او توکل دارم و دریوزه‌گر اویم و از او می‌خواهم که اندیشه‌ام را پاك و باورم را سره فرماید و زندگانی امیر جلیل را به این کتاب دراز فرماید که کتابی است از برای خاص و عام، از اخبار قبل و بعد از اسلام، از قوم عرب و عجم، و مایهٔ روشنی دیدگان و گشادگی صدرش گردد و خداوند او را وارث عمر شاهان گذشته فرماید و بخت دولتش همواره جوان و تازه روی باشد و خداوند بر سالهای عمر و جلالتش بیفزاید و هر روز از دیروز با نیکبختی‌ها هماغوش‌تر باشد و در دسترسی به آرزوها، فرداش، بهتر و بیشتر از امروز باشد و او را از داشتن شیر بچگان و ماه چهرگان از نسلش بهره‌ورتر سازد که در خاندانش امرا و نجبا برخیزند و کشور را بلندپایه دارند، چنان‌که فراخنای سینهٔ زمین و زمان تنگشان آید. خداوند بزرگ که وعده‌هاش بی‌خلاف است، حافظ او از دشمنان باد، به حرمت پیامبر و خاندان و یارانش.

www.tabarestan.info تبرستان

شاه کیومرث و گونه‌گون سخنها که در بارهٔ او هست

راویان امتهای گوناگون دربارهٔ وی اختلاف بسیار دارند. برخی گفته‌اند که همو آدم ابوالبشر بوده است که سلام بر او باد، همان که خداش با دست خود خلق کرده و از روح خویشتن در او دمیده و همهٔ فرشتگان خود را واداشته تا بر او سجده برند و او را در نوع بشر، نهاد و ریشهٔ آفرینش خود قرار داد.[1] دیگران گفتند که او اولین پادشاه از فرزندان آدمی بود، چنان که شیث، اولین پیامبر، نیز از فرزندان آدم بود ــ آن یك برای نگهبانی و این یك برای راهنمایی. برخی از راویان برآنند که آدم اولین فرمانروا در روی زمین بود که خداوندش جانشین خود قرار داد. ابو جعفرمحمدبن‌جریر طبری در کتاب تاریخ خود آورده است: دانایان پارسی گمان دارند که کیومرث همان آدم است که سلام بر او باد، و برخی دیگر برآنند که او فرزند آدم و حوا است. ولی در این‌باره میان علمای امتها اختلافی نیست که کیومرث پدر پارسیان است، از تیرهٔ عجم، و تنها اختلافشان بر سر این است که آیا همو آدم بوده است یا نه و در این باره اتفاق نظر دارند که کشورش و کشور فرزندانش همواره منظم بوده و به روال کشورهای شرق از روی قاعده و قوانین اداره می‌شد، تا

۱ــ در اساطیر کهن و میانه، کیومرث نمادی از انسان است و مشی و مشیانه (فرزندان وی) نخستین مردم‌اند. ــ ر.ك. «اساطیر ایران»، مهرداد بهار، بنیاد فرهنگ ایران سال ۱۳۵۲، ص چهل و هفت. نام اوستایی کیومرث گیه‌مرتنه (Gayamarthna) بوده است.

آنگاه که یزدگرد، پسر شهریار، از فرزندان فرزندانش، در مرو، در زمان عثمان بن عفان (رض.) به قتل رسید. در میان تاریخ گذشتهٔ پادشاهان جهان که به آبادانی پرداخته‌اند، نگارش تاریخ پادشاهان ایران زمین، چه از نظر بیان مطالب و چه از نظر روشنی شواهد، از همه آسانتر است، زیرا در میان ملل‌جهان، ملتی شناخته نیست که چون پارسیان دارای کشوری دیرپا و ناگسسته[۲] باشد و پادشاهانی داشته باشد که آنان را براساس پیوستگی و پایندگی و نظم و انتظام گردهم آرند. پارسیان برآنند که کیومرث در کوه‌ها سکنی داشته، چه تا آن زمان بر روی زمین خانه و کاشانه‌یی نبود.

او را کر شاه نیز می‌خواندند که به‌معنی پادشاه کوهستان است[۳] و کر به‌پارسی کوه را گویند. وی به‌صورت، نکوروی و در آفرینش به‌اندام و به‌نیرو از مهر نیرومندتر بود. چشمها به‌دنبال او بود و از جن و انس کس او را ندید که شیفتهٔ او نگشت و سجده بر او نبرد. اگراین درست باشدکه او آدم‌ابوالبشر بود، پس او پادشاه همهٔ زیباییها و بزرگیها بود و چگونه می‌تواند این درست باشد، حالی که در تاریخها آمده است که آدم که بر او سلام باد، پس از هبوط برزمین، هزار سال بزیست و کیومرث سی سال پادشاهی کرد. از تاریخ‌نگاران یکی گفته است که پادشاهان پیامبر عبارت بودند از آدم و یوسف و داوود و سلیمان و ذوالقرنین و محمد که درود خداوند برآنان باد، و چون پادشاهی پشتیبان پیامبری‌گشت، شاخصیت آن پیامبر بیشتر گشت که خداوند پادشاهی و پیامبری را در او یکی کرد تا دعوت به‌حق را آشکار سازد و سخن خداوند را بلند آوازه کند و شریعتش را عزیز بدارد و با پادشاهی خود قوانین شرع خود را بگستراند و برمخالفان خود که به‌چند خدایی یا انکار خداوند معتقدند، چیره گردد، چنان‌که به آن گروه که نامشان رفت، کرامت روا داشت و

۲ــ دارای تمامیت ارضی.

۳ــ گرشاه ــ گل شاه ــ ر.ک. «اساطیر ایران»، ص ۱۱۰، از مهرداد بهار همان چاپ.

به مصطفی که درود خداوند بر او باد، پس از آنان، اکرام کرد و فتحی نمایان نصیب او ساخت. پارسیان گفته‌اند آنگاه که کیومرث جان تسلیم دادار کرد، جهانیان بر او گریستند و از سراسر زمین ناله و فریاد بر آسمان شد و همه از صورت و سیرت زیبای او افسوس داشتند و خداوند به‌حقیقت کارها داناست.[۴]

www.tabarestan.info
تبرستان

۴ــ در «شاهنامهٔ فردوسی»، همهٔ آنچه ثعالبی دربارهٔ کیومرث گفته آمده است و بیرون از آن، داستان کشته شدن سیامك، فرزند کیومرث، به دست دیو و عزاداری کیومرث بر پسر و غلبهٔ او بر دیو نیز هست. اینك گوشه‌یی از داستان کیومرث در «شاهنامهٔ فردوسی»:

چنین گفت کاین تخت و کلاه — کیومرث آورد و او بود شاه
کیومرث شد بر جهان کدخدای — نخستین به کوه اندرون ساخت جای
سر تخت و بختش برآمد به کوه — پلنگینه پوشید خود با گروه
از او اندر آمد همی پرورش — که پوشیدنی نو بد و نو خورش
به گیتی درون سال سی شاه بود — به خوبی چو خورشید برگاه بود
همی تافت ز او فر شاهنشهی — چو ماه دو هفته ز سرو سهی

ــ «شاهنامهٔ فردوسی» جلد اول، چاپ مسکو، ۱۹۶۶، صص ۲۸ ــ ۲۴، چاپ نخست. در «شاهنامه»، سخن از گریستن جهانیان بر کیومرث نیست، ولی چنین عزاداری‌یی را برای سیامك، فرزند کیومرث، وصف می‌کند.

شاه هوشنگ

این نام به‌پارسی چنین نوشته شود و در کتابهای تازی اوشهنج[1] نویسند. بنابر بیشتر روایات، او فرزند سیامك پورکیومرث بود و پادشاه اقلیمها و بر مردم فرمانروا شد و زمین را آباد کرد. او اولین کس است که آهن از دل زمین بیرون کشید و از آن دست‌افزارها در صنعت ساخت و برای بهره‌یابی، به اندازه‌گیری آبها پرداخت و مردم را به‌کشت و کار و رام کردن رمندگان برانگیخت و بریدن جویها و کشت درختان را مقرر داشت و دستور داد درندگان را بکشند و از پوستشان پوشیدنی و گستردنی بسازند و گاو و گوسفند را سر ببرند و از گوشتشان غذا فراهم آرند. و او اول کس است که خانه‌ها بنیاد کرد و شهرها بساخت و قوانین و مقررات وضع کرد و عدل و داد نهاد و به آن خوانده شد. او را پیشداد می‌گفتند و معنی آن به‌پارسی اینست: نخستین کسی که داد فرمود. و گفته می‌شود که وی در آغاز به شهرهای هند درآمد و آنگاه به اقلیمهای دیگر رفت. و چون کار

۱ــ هوشنگ ــ هئوشنگهه (Haosangha) در «یشتها» ــ و برادرش، ویگرد، در روایت دینی دارای عنوان خانوادگی پیشداذ هستندکه ترجمهٔ پردات (Paradhata)ــ به معنی نخستین قانونگزار ــ در «یشتها» است. ــ ر. ك. «کیانیان»، آرتورکریستین سن، ترجمهٔ ذبیح‌الله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم، ۱۳۵۰، ص ۶۷.

همچنین «یوستی» گوید معنی نام او «فراهم سازندهٔ منازل خوب» است. ــ ز.ك. «ایران در عهد باستان»، محمد جواد مشکور، سازمان انتشارات اشرفی، چاپ سوم، ۱۳۳۷، ص ۷۵.

مملکت‌داریش راست شد و کشورش به نظام آمد، تاج برسر نهاد و خطبه‌یی نیکو بر مـردم خوانـد و در آن گفت: پس از ستایش پروردگار و نیایش بر او، من آنم که از نیایم، کیومرث[۲] زمین را به ارث یافته‌ام. من بر نیکوکاران مهر آرم و بر تباه‌کاران قهر ــ چه آدمی روی و چه اهرمن خوی.

آنگاه، او بر اهریمن و لشکریانش چیره گشت و از درآمیختن آنان با آدمیان مانع آمد و از آنان پایندان گرفت تا به آزار آدمیان نپردازند، پس از آنکه سرکشانشان بکشت وگردنکشان را ریشه‌کن ساخت. پس، از او گریختند و به پناهگاه‌ها و کوهستانها و بیابانها و جایهای دوردست روی آوردند و به زیستگاه آدمیان نزدیك نشدند، مگر پس از مرگ هوشنگ.

کسری انوشیروان می‌گفت: ای گروه شاهان، از دهگانی پاسداری کنید، همچنان که از کشور پاسداری می‌کنید که ایـن دو، برادرانند. نیای دور ما، هوشنگ، باهمهٔ پادشاهی، دهگان بود.

چون از فرمانروایی‌ش چهل سال گذشت، حال او هنگام وفات چنان بود که منصور فقیه سرود:

گفت چون است کردار پسر؟
گفتمش چونان کردار پدر
که در پرسش وی بودی
پاسخ پرسش او[۳]

۲ــ در «شاهنامهٔ فردوسی»، هوشنگ فرزند سیامك و سیامك فرزندکیومرث، ولی در «بند هشن» سیامك فرزند مشی و مشیانه، فرزندان کیومرث، است ــ ر.ك. «اساطیر ایران»، ص ۱۱۰.

۳ــ همهٔ آنچه ثعالبی در پادشاهی هوشنگ آورده در «شاهنامهٔ فردوسی» بی‌کم و کاست دیده می‌شود و با این بیت آغاز می‌گردد:

جهاندار هوشنگ با رای و داد　　بـجای لیا تاج بر سر نهـاد

ــ ر. ك. «شاهنامه» همان چاپ، ج ۱، ص ۳۳.

www.tabarestan.info تبرستان

شاه طهمورث[1]

چون هوشنگ بمرد، پس از او سیصد سال زمین بی‌پادشاه بماند، تا آن‌که طهمورث، از فرزندان او، به شاهی نمودار شد. وی مانند کیومرث نکوروی بود و پرتو نیکبختی خدایی داشت ــ همان که به پارسی فر ایزدی گویند. در او پاکی فرشتگان و خوبی پیامبران و شکوه پادشاهان یکجا فراهم آمده بود و چون تاج شاهی بر سر نهاد، بزرگان مردم و سران پیشگاه خود را فرا خواند و نزدیك ساخت و مکرمت کرد و به آنان گفت: شادی کنید که من به یاری خداوند و کرامت و پشتیبانی او زمین را برای شما از پلیدیها و شرارتها پاك می‌سازم و شما را از اهریمنان و اهریمن صفتان آسوده می‌دارم و میان شما و خویشتن و خاندان و فرزندانم در نگهداشت شما و یاری شما فرقی نمی‌نهم. همهٔ کوششهای خود را در آنچه شما را به مصلحت و رستگاری برساند بکار خواهم گرفت. چه به روشنی روز و چه به تاریکی شب، شما را از رساندن سودها بی‌بهره نمی‌گذارم. رفاه به شما روی خواهدآورد و داد و نیکویی در میان شما گسترده خواهد شد.

پس بر او نماز بردند و ثنا خواندند و شکرگزاران و دعاخوانان باز گشتند. سپس وی به هرچه وعده داده بود وفا کرد

۱ــ نام او در «اوستا» تخموراوروپه (Taxmourupa) و در «بندهشن» تخمورث (= طهمورث در فارسی و عربی) آمده است. ــ ر.ك. «کیانیان»، ص ۹۸.

و هرچه به عهده گرفته بود بجای آورد و کار کشورداری را با خوشدلی و خوشرویی آغاز نهاد و به عمران و اصلاح و بیرون کشیدن آب از زمینها روی آورد و به گردآوری گوسپندان و ستوران و فرستادن آنها به چراگاه‌ها فرمان داد و برای نگهبانی آنها سگها را بکار گرفت و درندگان زیان‌بخش را از آنان دور ساخت و گرفتن پرندگان و حیوانات شکارگر را برای شکار و تربیت چهارپایان را برای سواری مرسوم کرد و میان خر بارکش و گورخر وحشی فرق نهاد. به کشورها سفر کرد و بناهای بسیار بنیاد نهاد و بیشتر شهرهای پارس را بساخت و در برآوردن نیکوکاران و ریشه‌کن ساختن ستم‌پیشگان همت گماشت و در خشم بر اهریمن و خوار ساختن او تا آنجا شد که بر اهریمن سوار گشت و او را در نقاط دور و نزدیک زمین بگردانید. پارسیان صورت او را، در کتابها و کاخها و کارگاه‌ها، سوار بر اهریمن نقش می‌کنند و یکی از شعرا پیل سواری شاهی را به‌طهمورث تشبیه کرد و گفت:

باشد که شاه ما را بزرگیها
پذیرا شود چنان که شیر را کنامش
بر پیل خویشتن سوار
که مغرور است و پر بها
طهمورث است گویی درگذر
گاه سوارگشتن بر اهرمن
دمساز باش همواره با دین و با دنیا

برخی از محققان معنی سواری بر اهریمن را چیره شدن طهمورث بر شیطان دانسته‌اند و گفته‌اند او اولین کس بود که به پهلوی بنگاشت و مسعودی در مزدوج[۲] خود به زبان پارسی آورده است که طهمورث قهندز را به مرو بنیاد کرده است. من در تعیین مدت پادشاهی شاهان چندان اختلاف ندیده‌ام که در مدت پادشاهی طهمورث. در برخی از کتب نوشته‌اند که وی سی سال

۲ــ ر.ك. به ترجمهٔ مقدمهٔ مترجم ص شصت و پنج و مقدمهٔ زتنبرگ، ص نود و سه، در همین کتاب.

www.tabarestan.info تبرستان

پادشاهی کرد و در برخی دیگر نوشته‌اند هزار سال پادشاه بود و خداوند بزرگ بهتر داند.[۳]

www.tabarestan.info
تبرستان

۳ــ در «شاهنامهٔ فردوسی» داستان پادشاهی طهمورث با نوشتهٔ ثعالبی همگون است. در «شاهنامه» آمده که طهمورث دیوان را در برابر هنر نبشتن که به وی آموختند، رها کرد:

نبشتن یکی نه که نزدیک سی — چه رومی چه تازی و چه پارسی
چه سغدی چه چینی و چه پهلوی — ز هرگونه‌ای کان همی بشنوی

ــ «شاهنامه»، ج۱، همان چاپ، ص ۳۸.